

کتاب بهارستان

بسم الله الرحمن الرحيم

چو مرغ امرزی بآلی را آغاز • نه از نیروی حمد اید پرواز
بمقصد نارسیده پر بریزد • فذران سان که دیگر بخیزد
هزار داستان حمد و ثنا از زبان مرغان بهارستان
عشق و وفا که از منابر فضل و احسان بحسن صوت
و طیب الحان علی الدوام خوانند • و بمسامع حاضران
مجامع قدس • و ناظران مناظر انس علی مر الشهور و
الاعوام رسانند •
صانعی را که کلستان سپهر باشد از کلین صنوعات در فی
یا بود بهر ثنا خوانانش برنثار از در و کوهر طبعی
جلت عظمه جلالت • و علت کلمه کماله • و هزاران
سرود نحت و درود از کلوی عند لیسان بستانسرای
فضل وجود که مطربان بزم شهود و مغنیان عشرخانه

و خواب روی اکاه شدند و آمدند و مرا از دست او
کشیدند و ویرایرون بردند ساعتی بر نیامد که
ما در جیبا در آمد بر گمان آنکه من چیدایم من
بگریه در آمدم و ناله برداشتم و جامه در سر کشیدم
و پشت بروی کردم گفت ای دختر از خدای تعالی
بیزس و کاری که خلاف طبع شوهر است پیش گیر
که یک از شوهر تو خوشتر از هزار اشتر است ^{سیر و ابله}
اشتر خود کیست که تو از برای وی این محنت کشی
و این شربت چشی پس برخاست و گفت خواهر
تو خواهی فرستاد تا امشب دم سبزه و بهمر از
تو باشد و برفت و بعد از ساعتی خواهر جیبا
آمد و گریه بر گرفت و بر زننده من دعای بد کرد
و باوی سخن نگفتم در پهلوی من بجفت چون
فرار گرفت دست دراز کردم و دیان وی را ^{نیل}
سخت بگرفتم و گفتم و گفتم اینک خواهر تو

دَلَالَتِ کَالای کسانِ شَرِّه سزا است
اُمیدواری بکارم اخلاق مطالعه کنندگان
که چون بر حلی مطلع شوند بدامن عفو
و اعراض بپوشند و در افشای آن بزبان
عیب و اعتراض نکوشند **قطعه**
چون بینی ز آشنا عیبی
کر به بیکانه کان نکوی به
زانکه در پیش آذر اندیشان
عیب پوشی ز عیب جوی به
قطعه در تاریخ کتاب
نک و پوی خامه درین طرفه نامه
که جامی بدو کرد طبع از مای
بوقتی شد آخر که تاریخ بهجرت
شود نه صد ارهشت بروی قرانی
والمسؤل من الله فی الجلال والاکرام